اورهان پاموک

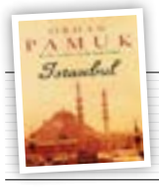

پاموک در معرفی رمان «استانبول: شهر و خاطره‌ها» این‌طور می‌گوید: «نیمی از کتاب استانبول از شهر می‌گوید و نیم دیگرش روایت زندگی من است تا بیست و دو سالگی‌ام. به‌خاطر می‌آورم که پس از پایان کتاب، آزردگی روحی شدیدی بر من عارض شد. چرا که حتی یک دهم از آن چه قصد بیانش را داشتم، خاطراتی که قطعاً در زندگی‌ام غیر قابل اغماض بوده‌اند، در کتاب نیامده بود.... این رمان مجموعه‌ای از خاطرات پاموک است که با خاطرات شهر عجین شده و روایت آن از لحظه‌ای آغاز می‌شود که اورهان پاموک خودش را به عنوان «من» می‌شناسد.

توفان تهران و تصاویرش، خاطره فیلم‌های سینمایی بسیاری را زنده کرد

اینک آخرالزمان

در سال‌های اخیر، فجایع و بلایای طبیعی به طور فزاینده‌ای در فیلم‌های سینمایی محبوبیت و رواج یافته است؛ در این گونه فیلم‌ها، شاهد ۴ ژانر گاه مکمل و گاه متفاوت هستیم. در ژانر نخست، بلایای طبیعی مثل: گرمایش زمین، گازهای گلخانه‌ای، تخریب محیط زیست، آتشفشان، سیل، آتش سوزی و... سبب پایان دنیا می‌شوند. در ژانر دوم، پایان جهان، منشأ انسانی دارد. به عبارت دیگر، به واسطه اقدام‌های انسان است که جهان پایان می‌یابد. ژانر سوم، به ظهور منجی می‌پردازد. در لحظه‌هایی که جهان به طرزی وحشتناک و تلخ در حال پایان است و جبهه خیر در حال نابودی است، منجی ظهور می‌کند و جبهه شر را شکست می‌دهد و در نهایت، ژانر چهارم به بررسی پیشگویی‌ها و لحظاتی که دنیا قرار است در آن به پایان برسد، می‌پردازد.

در مورد ژانر نخست که بسیار رایج است، می‌توان به این فیلم‌ها اشاره کرد: فیلم «۲۰۱۲» به کارگردانی رولند امریش که به یک فاجعه آخرالزمانی بر مبنای مرگ زمین پرداخته است، فیلم «آگاهی» (۲۰۰۹)، به کارگردانی الیس پرویاس که در آن جهان با توفانی خورشیدی به پایان می‌رسد و در آخر، چند کودک منتخب از جانب موجودهای فرازمینی به کره‌ای دیگر منتقل می‌شوند. تقریباً اکثر منتقدانی که به بررسی این ژانر می‌پردازند، فیلم «دنیای آب» به کارگردانی کیون رینولدز را یکی از برجسته‌ترین آثار این ژانر می‌دانند. علت این امر در کیفیت و چندگانگی روایت و شخصیت‌ها نهفته است. بر اثر توفان و ذوب شدن یخ‌ها تمام کره زمین را آب فراگرفته است و معدودی از انسان‌ها باقی مانده‌اند و در این میان، قهرمان و ناجی، یک انسان-ماهی است که سرانجام، گروهی از انسان‌ها را به ارض موعود می‌رساند ولی خودش به آن جا نمی‌رود. در سوی دیگر، گروهی به‌نام اسموکرها هستند که به غارت و چپاول سایر افراد می‌پردازند. رهبر این گروه به پیروانش می‌گوید که به وی الهام شده که سرزمین خشکی یا ارض موعود را خواهد یافت. در فیلم، دختربچه‌ای نیز وجود دارد که کسی از تولد و زندگی وی اطلاعی ندارد، در پشتش نقشه‌ای عجیب و غریب کشیده شده که بعدها معلوم می‌شود که نقشه سرزمین موعود است. بنابراین در این جا می‌بینیم که یک بلای طبیعی دستمایه فیلم قرار گرفته است تا پیشگویی‌ها را از پایان زندگی و زمین به انجام برساند.

شاخص‌ترین فیلم ژانر دوم، فیلم «من افسانه‌ام» به کارگردانی فرانسیس لاورنس، محصول سال ۲۰۰۷ ایالات متحده است که فروشی بالغ بر ۶۰۰ میلیون دلار داشته است. داستان فیلم از آن جا شروع می‌شود که در سال ۲۰۱۰ در امریکا ویروسی پخش شده است (از سال ۲۰۰۹)، که انسان‌ها را از حالت عادی خود خارج کرده و نوعی حاد از بیماری هاری است. همه مردم تبدیل به افراد هاری شده‌اند که انسانیت خود را از دست داده‌اند. از خصوصیات این موجودات این است که نمی‌توانند در روشنایی زنده بمانند و در نتیجه مانند خون‌آشام‌ها شب‌ها بیرون می‌آیند و شهر را تخریب می‌کنند. تنها یک نفر در این شهر سالم است، دکتر رابرت نویل که زندگی و ساعت خود را طوری برنامه‌ریزی کرده تا فقط روزها از خانه بیرون بیاید و هیچ‌گاه در تاریکی بیرون نمی‌رود. او مشغول آزمایش واکسنی برای این بیماری مهلک است، اما طی این سه سال به هیچ نتیجه‌ای نرسیده است اما در اثر حادثه‌ای دچار افسردگی و توهم می‌شود و تصمیم می‌گیرد که یک تنه به جنگ بیماران برود، در لحظاتی که مرگش به‌دست آنان نزدیک است ناگهان زنی که خود را برگزیده و دارای رسالت می‌داند نجات می‌یابد. در انتهای فیلم وی در زمانی که موفق به کشف واکسن بیماری شده است، به‌دست همان بیماران کشته می‌شود. بنابراین مشاهده می‌کنیم که انسان‌ها و فعالیت‌های آن‌ها عامل پخش شدن ویروس بین سایر افراد هستند و خود انسان‌ها هستند که به زندگی یکدیگر پایان می‌دهند.

بسیاری از فیلم‌های دهه‌های اخیر در ایالات متحده به اشکال مختلف و به‌صورت نمادین، از چهره‌های نجات‌دهنده و منجی برای غنی‌تر کردن داستان‌های خود استفاده کرده‌اند. سه‌گانه «ماتریکس» به کارگردانی اندی و لری واچوفسکی مشهورترین فیلم در ژانر منجی‌گرایی است. در این فیلم، آزادی طلبان و رستگارکنندگان به کمک تجهیزات محرمانه خود با «نئو» که خودش یک هکر کامپیوتری است ارتباط برقرار می‌کنند و به او توضیح می‌دهند که حقیقت جهان یک شبیه‌سازی پیچیده کامپیوتری است به نام «ماتریکس» است که توسط نوعی هوش مصنوعی بد ذات طراحی شده است. ماتریکس حقیقت را از بشریت مخفی می‌سازد و به آن‌ها تلقین می‌کند که زندگی آن‌ها بسیار متعالی است، بنابراین مبارزه برای تغییر وضع موجود را که اتفاقاً بسیار ناعادلانه و فارغ از آزادی‌های عمومی است، در آن‌ها از بین می‌برد. در حالی که ماشین‌ها در حال رشد کردن هستند و مردم را درو می‌کنند تا از آن‌ها به عنوان یک منبع انرژی دائمی استفاده کنند، مورفیوس، رهبر این آزادی‌طلبان باور دارد که «نئو» همان «منجی» است که انسان‌ها را به سوی آزادی هدایت می‌کند و ماشین‌ها را نابود خواهد کرد. در واقع «نئو»، ترینیتی و مورفیوس در مقابل شخصیت خردشده انسانی و از خودبیگانگی انسان‌ها که توسط ماشین‌ها به وجود آمده است می‌جنگند و علی‌رغم این که «نئو» در ابتدا نمی‌تواند باور کند که ناجی است، اما کم کم شروع به پذیرفتن نقش خود می‌کند و سرانجام انسان‌ها را از «ماتریکس» نجات داده و به سرزمین موعود (زایون) می‌رساند.

در ژانر چهارم، اگرچه آمیزه‌ای از همه موارد پیش وجود دارد، اما تأکید اصلی بر چند مورد اساسی است: نخست دوگانه‌انگاری. این فیلم‌ها به صورت ملموسی بر دوگانگی و ستیز دائمی میان نور/تاریکی، خیر/شر، اهورا/اهریمن و... استوار هستند؛ دوم، تأکید بر اورشالیم. در غالب این فیلم‌ها اورشالیم در مرکز توجه قرار دارد و اهمیت این شهر در پیروزی حق بر باطل دیده می‌شود و سوم، جنگ هسته‌ای و تروریسم. در بیش‌تر این فیلم‌ها ما شاهد استفاده از بمب‌های هسته‌ای و حرکت‌های تروریستی توسط گروه‌های مختلف از قبیل بنیادگراها و دولت‌های جاه‌طلب هستیم و بر خلاف بسیاری از فیلم‌های آخرالزمانی که جهان نابود می‌شود و پایانی تلخ را به همراه دارند، فیلم‌هایی از این دست اتفاقاً پایانی خوش و همراه با رستگاری را به نمایش می‌گذارند. مشهورترین

> بسیاری از فیلم‌های دهه‌های اخیر در ایالات متحده به اشکال مختلف و به‌صورت نمادین، از چهره‌های نجات‌دهنده‌ومنجی برای غنی‌تر کردن داستان‌های خود استفاده کرده‌اند

فیلم ژانر چهارم «شمارش معکوس: اورشالیم» به کارگردانی هارولد کرانک است که بر مبنای رمانی به همین نام از جان هاگی، ساخته شده است. فیلم در مورد خطر هسته‌ای جهان شرق برای جهان غرب است.

هم‌چنین ژانر انیمیشن نیز برای ساخت فیلم‌های آخرالزمانی، طی دهه گذشته مورد توجه قرار گرفته و فیلمسازان بسیاری را به سوی خود جذب کرده است. انیمیشن به دلیل ساختار جذاب خود همیشه مورد توجه بوده و علاوه بر کودکان، بزرگسالان زیادی را نیز جذب خود می‌کند. کارتون «رنگو» به کارگردانی گور وربینسکی، برنده جایزه اسکار بهترین انیمیشن سال ۲۰۱۱، یکی از مشهورترین آثاری است که در ژانر آخرالزمانی ساخته شده است. این انیمیشن داستان زندگی یک مارمولک است که به‌طور اتفاقی از یک اتومبیل به درون صحرایی خشک و بی‌آب و علف پرت می‌شود. او با راهنمایی یک آرمادیلوی خردمند به شهر کوچکی می‌رسد که مردم آن در خشکی و بی‌آبی به سر می‌برند و با صحبت‌های خود آنان را جذب کرده و سرانجام شهر را از بی‌آبی و فقر نجات می‌دهد. بدین ترتیب با استفاده از نمادگرایی و استفاده از شخصیت‌های حیوانی به جای انسان نیز اهداف منجی‌گرایانه در سینما دنبال می‌شوند و روزبه‌روز علاقه‌مندان بیش‌تری را، چه از کودکان و چه بزرگسالان، به سوی این مباحث جذب می‌کنند.

غالب فیلم‌های این چنینی هیچ‌وقت از مدنمی‌افتند و با هر اتفاق کوچکی در گوشه‌ای از جهان تم و موضوع خود را می‌گیرند و شروع به پردازش و بازسازی آن در فضایی گسترده‌تر نموده و مقاصد خود را پی می‌جویند. ممکن است بلایایی چون توفان‌های گرد و غبار و بادهای سهمگین که ریشه درختان را از جا می‌کنند و چندین کشته برجای می‌گذارد، در آینده‌ای نزدیک تبدیل به موضوعی برای تقابل دائمی خیر و شر شوند و آغاز فروپاشی و انهدام زمین را از مکانی که آن توفان در آن اتفاق افتاده است، به نمایش بگذارند.

بازیگر روز

تام کروز بر «لبه فردا»

تام کروز در فیلم علمی-تخیلی جدید خود مبارزه‌ای بد را آغاز می‌کند، اما آهسته آهسته خود را می‌یابد و بهتر و بهتر می‌شود. «لبه فردا» فیلم اکشن و آینده‌نگرانه «داگ لیمان» با بازی تام کروز و امیلی بلانت بر اساس رمانی به همین نام، نوشته نویسنده ژاپنی، «هیروشی ساکورازاکا» در سال ۲۰۰۴ است، اما تغییراتی جزئی را در فیلمنامه می‌توان مشاهده کرد. سیاره زمین مورد هجوم بیگانگان قرار گرفته و تام کروز در نقش ویلیام کیج، نماینده‌ای حرفه‌ای است که باید در برابر این نیروهای بیگانه ایستادگی کند. ویلیام کیج به عنوان فرمانده عملیات و استراتژیست توسط ژنرال بریگهام انتخاب می‌شود. ژنرال به خاطر دشمنی پنهان و حسادت نسبت به کیج این مأموریت را به او می‌دهد تا شاید از شرش خلاص شود. اما اتفاقات جالبی رخ می‌دهد. کیج در روز اول مبارزه کیهانی، در یک چرخه زمانی تکراری می‌افتد و چندین بار ستیز را از ابتدا شروع می‌کند و به این متهم می‌شود که عملکرد بدی دارد و لیاقت فرماندهی چنین عملیاتی را ندارد، اما او به مرور مبارزه را بهتر و بهتر به پیش می‌برد و شجاعت بیش‌تری از خود نشان می‌دهد و این عملکرد مثبت او نزد ریتا (امیلی بلانت) جذابیت بیش‌تری می‌یابد. ریتا تنها فردی است که از شرایطی که او در آن گرفتار آمده اطلاع دارد و مشکلات کیج را درک می‌کند. از این جای داستان ما می‌توانیم یک شباهت جالب در این فیلم را با فیلم «روز گراندهاگ» ساخته هارولد رامیس پیدا کنیم. در آن جا نیز «بیل موری» استاد پیانو، چنین مسیری را طی می‌کند.

شاید برقراری این تشابه داستانی، احترامی پسامدرنی نسبت به شاهکار کمدی «هارولد رامیس»، توسط لیمان باشد، اما این تشابه صوری نمی‌تواند به تمام معنا نمایانگر یادآوری فیلم رامیس باشد. در آن جا وقتی «بیل موری» روز مضحک و تکراری خود را می‌گذراند، این موقعیت نشانگر ضعف احساسی او بود نه شرایطی که در آن قرار گرفته بود. در حالی که در این جا ویلیام کیج درست است که بدشروع می‌کند و بعد به مرور بهتر و بهتر می‌شود، اما این بد شروع کردن، از کوتاهی او نیست بلکه به خاطر قرار گرفتن در شرایط و آن چرخه زمان لعنتی است. به علاوه «روز گراندهاگ»، هم هیجانی و هم خنده‌دار است اما «لبه فردا» درست است که هیجانی است اما خنده‌دار نیست. «لبه فردا» فیلمی متفاوت و اساساً جدی و مرگبار است اما پس از گذشتن از سختی‌ها و دشواری‌ها در ساحل آرامش پهلو می‌گیرد که بسیار دلنشین است. بسیاری از منتقدان بلافاصله به اظهار نظر پیرامون فیلم پرداخته‌اند. در یک بررسی نشان داده شده است که به طور کلی نظر منتقدان نسبت به فیلم جدید لیمان مثبت ارزیابی شده است. از بررسی ۵۴ نقدی که نوشته شده، ۴۸ نقد مثبت و ۶ نقد منفی بوده‌اند که به طور نسبی نمره ۵,۷ را از ۱۰ کسب کرده است و در بررسی دیگری نیز نمره ۶۷ از ۱۰۰ را به این فیلم اختصاص داده‌اند.

حاشیه‌روز

نمادهای سینمایی؛ نشانه‌های سیاسی

سلام نظامی فیلم «عطش مبارزه (the Hunger Games)» به عنوان نمادی علیه نظام سرکوب در تایلند مورد استفاده قرار گرفته است. سلام نظامی با سه انگشت که نخستین بار توسط بازیگران فیلم عطش مبارزه در سال ۲۰۱۲ استفاده شد، تبدیل به نمادی برای هم‌بستگی و نشان دادن اعتراض برای معترضان در بانگکوک شده است. هرگاه فیلم‌ها به استفاده از نمادها و رفتارهای سیاسی و اجتماعی برای بیان مقاصد خود متهم می‌شوند، این واقعه معمولاً بد دانسته می‌شود و وصله کپی‌برداری و تقلید به آن می‌چسبانند. چیزی که در مورد فیلم‌هایی چون «آرزوی مرگ»، «بازی بچه» و «قاتلین بالفطره» می‌توانیم ببینیم. برخی منتقدان معتقدند، این فیلم‌ها از خلاقیت و نوآوری برخوردار نیستند و فقط ملهم از حوادث اجتماع هستند. قضاوت در مورد این که آیا این فیلم‌ها واقعاً این گونه‌اند یا نه را به خود منتقدان وامی‌گذاریم. اما چیزی که اخیراً توجه بسیاری را به خود جلب کرده، استفاده از سلام نظامی فیلم عطش مبارزه در بین معترضان تایلندی است که خبر از الهام جامعه و سیاست از سینما می‌دهد و شاید مثال نقضی بر گفته‌های آن دسته از منتقدانی باشد که سینما را صرفاً به تقلید متهم می‌کنند. تظاهرات معترضان علیه ارتش تایلند که ماه قبل قدرت را به‌وسیله یک کودتای نظامی در اختیار گرفت، یادآور سلام نظامی سه انگشتی‌ای است که در فیلم علمی-تخیلی «گری راس»، توسط اجتماع سرکوب شده مورد استفاده قرار گرفت. در شهر بانگکوک، مردم عادی به عادت همیشگی خود، به سمت محل کار خود می‌رفتند که به یک‌باره سر و کله نیروهای نظامی و ارتش پیدا شد و همین ظاهر شدن آن‌ها باعث تحریک مردم شده و اجتماعی از تظاهرات کنندگان را تشکیل داد که حالتی تهاجمی و خشونت‌بار به خود گرفت. طبق خبرهای واصله از شبکه‌های معتبر بین‌المللی مثل بی‌بی‌سی و سی‌ان‌ان، معترضان دستان خود را با نشان دادن سه انگشت به هم چسبیده بالا برده بودند و بدین ترتیب اعتراض خود را نشان می‌دادند. این نوع سلام نظامی در فیلم «Hunger Games» نمایانگر روشی است که مردم «پانم» به خاطر به رسمیت شناختن حق اعتراض آن‌ها نسبت به حکومت موجود، از آن استفاده می‌کردند. این گونه الهامات «سینما» و «سیاست و اجتماع» از یکدیگر را «آلن مور» و «دیوید لوید» در تطبیق گرافیک فیلم «وی برای وندتا»، به خوبی نشان داده‌اند. در این کتاب وی در پی پیدا کردن یک ارتباط مقایسه‌ای بین رفتاری که در سینما و روی پرده رخ می‌دهد و حرکات سیاسی گسترده‌ای که در جهان سیاست به وقوع می‌پیوندد، به نتایج جالبی مبنی بر تأثیر متقابل این دو نوع رفتار برهم رسیده است. این که فیلمی مورد استقبال قرار نگیرد دلیل بر این نیست که مفهوم مرکزی آن نیز بی‌ارزش باشد. ممکن است فیلم «وی برای وندتا» استقبال عمومی کسب نکند اما هدف آن و نماد آن مورد توجه معترضان عمومی قرار می‌گیرد و توسط آن‌ها در لایه‌های جامعه مورد استفاده قرار می‌گیرد و این خود نشان از مورد استقبال قرار گرفتن آن در حوزه‌ای گسترده‌تر از بینندگان فیلم صرف است و در نهایت اگر فرض کنیم که عطش مبارزه هیچ امتیازی نداشته است، حداقل این مزیت را داشته است که باعث شده تعدادی از افراد در گوشه‌ای از جهان بتوانند با استفاده از نمادهای آن اعتراض خود را نشان دهند.

کوتاه از چهار گوشه دنیا

۱۰ آهنگ برتر بریتانیایی‌ها هنگام رانندگی

اخیراً فهرستی از آهنگ‌هایی که رانندگان انگلیسی هنگامی که در اتومبیل‌های خود هستند، گوش می‌دهند و زمزمه می‌کنند، منتشر شد که در آن ۱۰۰۰ نفر از آنان، آهنگ «من را حالا متوقف نکن» گروه کوئین (QUEEN) را انتخاب کردند. جالب این که در رده بعدی نیز آهنگی از همین گروه قرار دارد. آهنگ «Bohemian Rhapsody» هم در مکان دوم مورد علاقه‌های آنان است. در جایگاه‌های بعدی هم آهنگ‌هایی از Chris Rea و meatloaf، Abba، The Eagles قرار دارد. در مورد انتخاب بدترین آهنگ که می‌شود در اتومبیل گوش داد هم، آهنگ «ملکه رقاص» با خوانندگی Abba، در صدر قرار گرفت.

الیور استون و فیلم تازه اش

این فیلم یکی از دو فیلم مطرحی است که درباره فاش‌کننده اسرار آژانس امنیت ملی امریکا ساخته می‌شود. استون طرح این فیلم را از کتابی به نام «اسناد اسنودن: داستان درون تحت تعقیب‌ترین مرد دنیا» نوشته روزنامه‌نگار گاردین، لوک هاردینگ گرفته است. به نظر می‌رسد این فیلم احتمالاً یکی از مناقشه‌برانگیزترین فیلم‌های این سال‌ها باشد همان‌طور که خبر ماجرای اسنودن نیز این‌گونه بود. وی می‌گوید: «این ماجرا یکی از بزرگ‌ترین داستان‌های دوران ماست و ساختن چنین فیلمی یک چالش واقعی است. اسنودن برای من یک قهرمان است.» این فیلم قرار است توسط شرکت سونی پیکچرز و به تهیه‌کنندگی «باربارا بروکلی» و «مایکل ویلسون» تهیه‌کنندگان سری فیلم‌های جیمز باند، ساخته شود.

وودی آلن این بار در انگلستان

در این فیلم که «خواکین فینیکس» و «اما استون» بازی خواهند کرد، این بار در انگلستان و در ماه جولای فیلمبرداری می‌شود. این در حالی است که «اما استون» در «افسون در مهتاب»، فیلمی از آلن که به زودی اکران عمومی خواهد شد نیز ایفای نقش کرده است. وودی آلن هم نویسندگی و هم کارگردانی این کار را بر عهده خواهد داشت. در سال‌های اخیر وودی آلن هر کدام از فیلم‌هایش را در یک کشور ساخته است. «جاسمین غمگین» در امریکا و شهرهای نیویورک و سان فرانسیسکو، «نیمه شب در پاریس» در فرانسه، «ویکی کریستینا بارسلونا» در اسپانیا و نهایتاً این فیلم در انگلستان فیلمبرداری خواهد شد.

پنج فیلمی که درباره‌ی روز دی (D-Day) ساخته شده اند

در روز ۶ ژوئن ۱۹۴۴ نیروهای متفقین در نرماندی پیاده شدند تا به سلطه و پیشروی نازی‌ها در اروپا پایان دهند. از این روز به عنوان D–Day یاد می‌شود. «یو.اس.ای تودی» پنج فیلم برتر با محوریت این موضوع را به صورت زیر معرفی می‌کند:

۱. نجات سرباز رایان (استیون اسپیلبرگ) محصول ۱۹۹۸.
۲. طولانی‌ترین روز؛ (جمعی از کارگردانان) محصول ۱۹۶۲.
۳. جایی که عقاب‌ها دلیرانه می‌جنگند؛ (بر ایان هاتن) محصول ۱۹۶۸.
۴. چشم سوزن؛ این فیلم در سال ۱۹۸۱ بر پایه داستانی به نام جزیره توفان نوشته کن فولت، توسط ریچارد مارکواند ساخته شد.
۵. امریکایی‌سازی امیلی که در سال ۱۹۶۴ توسط آرتور هیلر و با بازی جولی اندروز و جیمز گارنر به روی پرده سینما رفت.